



می‌بایست آنرا کتمان کند... چرا که «اظهارش منافی آن مفهوم است و نقض غرضی...»<sup>۶</sup> اگر چه بحث اصلی کیوان قزوینی را، تأکید تام و تمام وی بر زائد بودن هر گونه دفتر و دستک و دستگاه ارشاد و دستگیری... می‌توان با اشاره به مکتب اویس قرنی، به نوعی مسبق به سابقه دانست و در تاریخ صوفیه بر آن سنتی مترتب دانست.<sup>۷</sup> ولی انتقاد وی از «تصوف مرسوم» اساسی‌تر از آن بود که در قالب چنین سنت‌هایی جای گیرد؛ «...در کشتی تصوف گویند که ناخدا قطب است... (حال آنکه) این ناچیز مدعی است که کشتی تصوف اصلاً ناخدا ندارد و از نخست هم نداشته...»<sup>۸</sup>

علاوه بر این، چنین به نظر می‌آید که رویکرد خاص کیوان قزوینی نسبت به این مسأله بیش از آنکه در نرخی سنت میرینه ریشه داشته باشد، از تحولات جهان معاصر متأثر بود. کما این‌که صریحاً نیز اظهار داشت «... می‌خواهم عنوان تصوف را دو قسمت کنم چنان‌که پروتستانی‌ها عنوان مسیحیت را دو قسمت کردند و گفتند اصل مسیحیت را پذیرفته، مقدس لازم العمل می‌شماریم اما پاپ را مداخله‌ی دل‌بخواه در احکام نمی‌دهیم.»<sup>۹</sup>

یکی دیگر از مضامینی که در انتقادات کیوان قزوینی از «تصوف مرسوم» ملاحظه می‌شود، وجه فرقه‌گرایانه‌ی صوفی‌گری است، به‌عنوان سرمنشائی دیگر بر نفاق و دوئیت اجتماعی است. وی در اشاره به مناقشات حیدری / نعمتی که مانند بسیاری از دیگر موارد مشابه به دوره‌ی صفوی نَسب می‌شود، از تصوفی یاد می‌کند که پرهیز از «هر چه دشمنی‌آور است» باید رکن اصلی‌اش را تشکیل دهد. وی در انتقاد از این وجه تصوف، به‌طور اخص، و فرقه‌گرایی، به‌طور کلی، این پرسش را طرح کرد «... مگر یک تن ناتوان چه قدر بار گران می‌تواند بردارد... و دیگر کجا مجال شیخی و بابی شناختن را دارد که شیخی دو دست و بابی چهار دسته بر ضد همدان؟ تصوف هزار ریشی هزار ساله پس نبود که اروپائیان برای گرفتن ایران اسباب اغفال و جنگ‌های داخلی راه می‌اندازد و ما کوران هم به ریسمان پوسیده‌ی آنها آویخته و به چاه آنها بیفتیم؟» اگر چه در دوره‌ای کوتاه محضر کیوان رونق داشت و بزرگانی چون رشید یاسمی، عباس اقبال و محمد قزوینی در زمهری دوستداران وی به‌شمار می‌رفتند.<sup>۱۱</sup> و «رازگشای» او با مقدمه‌ی عبدالله معظمی منتشر می‌شد ولی از آن‌جا که اصل موضوع بحث و انتقاد وی - یعنی تصوف مرسوم - نیز در مقایسه با تحولات اصلی کشور در زمینه‌ی اندیشه و فرهنگ جنبه‌ای حاشیه‌ای داشت، حوزه‌ی تأثیر افکار و آراء وی نیز به همین حاشیه‌ی محدود منحصر ماند. ولی اگر آراء و

## صوفی‌گری

احمد کسروی

افکار وی را در چهارچوب تحولات زمانه، و به‌ویژه تلاش‌های جاری در نوآندیشی و نوآوری دینی و مذهبی وقت در نظر آوریم که خردورزی رکن اساسی آنرا تشکیل می‌دهد و تصفیه‌ی دین از پیرایه‌هایی که در طول زمان بر آن بسته‌اند، وجه دیگری از این امر بدانیم، آنگاه برای کیوان قزوینی نیز در همان محدود عرصه‌ی فعالیت‌هایش، جایگاه قابل توجهی می‌توان قائل شد.

### پی‌نوشت

۱. برای آگاهی بیشتر از زندگی‌های پی‌نگری به کیوان سمعی، «رساله‌ی ترجمه‌ی مال کیوان قزوینی» در کیوان سمعی و منوچهر صدوقی، دو رساله در تاریخ جدید تصوف ایران، تهران: انتشارات پازنگ، ۱۳۷۰، صص ۱۵۸-۱۲۵.
۲. کیوان قزوینی، رازگشا، ج ۲، به اهتمام محمود عباسی، بی‌جا، بی‌نا ۱۳۷۶، ص ۱۲۶.
۳. برای آگاهی از کل نوشته‌های او بنگرید به توضیحات نورالدین چهاردهی در مقدمه‌ی گفتارهای کیوان، تهران: انتشارات فتحی، ۱۳۶۳، صص ۲۲-۱۹ و برای فهرستی از باره‌ای از آثار منتشر شده‌ی کیوان در دوره‌ی حیات او بنگرید به خانبابا مشار، مؤلفین کتب چاپی (فارسی و عربی)، تهران، بی‌نا ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۶۹۴.
۴. هر سه این کتب که اخیراً در یک جلد تجدید حروفچینی و منتشر شده‌اند - بنگرید به ارجاع شماره‌ی ۲ - در اصل در حول و حوش ۱۳۱۰ شمسی منتشر شدند.
۵. برای نمونه بنگرید به رازگشا، پیشین، صص ۱۳۵-۲۰۴.
۶. رازگشا، پیشین، ص ۳۲۷.
۷. دکتر زرین‌کوب در بحث مراحل سلوک صوفیه و این که «...سالك تاچار باید تربیت از شیخی مرشد یافته باشد...» از پاره‌ای موارد مستثنا یاد می‌کند و این‌که «بعضی مشایخ صوفیه خویشتن را از برکات روحانی مشایخ گذشته مویذ می‌شمردند و به اصطلاح خود را اویسی و قرنی - همانند اویس قرنی که سبب پیشبرد درک نکرده بود، می‌پنداشتند، ارزش میراث صوفیه، (تهران: میرکبیر ۱۳۶۲) ص ۷۸.
۸. رازگشا، پیشین، ص ۳۵۷.
- البته ناگفته نماند که رویارویی کیوان با تشکیلات «تصوف مرسوم» چندان هم بی‌پاسخ نماند. بخشی از شرح حال وی به توضیح این امر و چگونگی واکنش تشکیلات مزبور در برابر وی اختصاص یافته است. برای آگاهی از معدود پاسخ‌های مکتوبی که سال‌ها بعد از فوت وی در این زمینه منتشر شد، بنگرید به شیخ اسدالله ایزدگشسب (ناصرعلی)، «رساله‌ی جوابیه»، بی‌جا سازمان چاپ خواجه، ۱۳۶۲؛ هم چنین کتاب «گشایش راز». نوشته‌ی ابوالحسن پریشان‌زاده (تهران: انتشارات حقیقت، ۱۳۷۷) که اخیراً در واکنش به تجدید چاپ رازگشا منتشر شده است.
۹. رازگشا، پیشین، ص ۳۴۲.
۱۰. همان، صص ۳۶۱-۳۶۰.
۱۱. کیوان سمعی، پیشین، صص ۱۳۳-۱۳۰.

آن‌چه در این دیباچه می‌باید بازنماییم چند چیز است:

نخست، کسانی می‌گویند: «صوفیان گروه اندکی هستند که در این‌جا و آن‌جا پراکنده‌اند و درخور آن نیستند که کسی به ایشان پردازد».

ولی این سخن بسیار خام‌ست. زیرا صوفیان اندک نیستند و بسیارند و اکنون در ایران، در چند شهر - از تهران و مراغه و گناباد و مشهد و شیراز و دیگر جاها - دستگاه می‌دارند. صوفیان تنها آن درویشان تاج‌نمدی گیسودار و آن گل مولا‌های چرک‌آلود و در یوزه گرد که تبری و کشکولی به دست می‌گیرند، نیستند. هزارها دیگران هستند که بی‌تاج و گیسو، و بی‌تبر و کشکول درویش‌اند و مغزهاشان آکنده از بدآموزی‌های صوفی‌گری است.

در میان کارمندان دولت و سران اداره‌ها شما کسان بسیاری را توانید یافت که درویش‌اند و هر یکی خود را از پیروان فلان مستعلی‌شاه و به‌همان عاشق‌علی‌شاه می‌شمارد.

در پشت میز سررشته‌داری توده (مملکت داری) نشسته و اندیشه‌هایی که در مغزش جا گرفته این‌هاست، «ای بابا ای دنیا چند روزه است، نیک یا بد خواهد گذشت، بزرگان سر به دنیا فرود نیاورده‌اند...» (این نیز بگذرد. یا هوا) آنگاه صوفی‌گری بدآموزهایش تنها در میان صوفیان نبوده، زیانش تنها به صوفیان نیست.

چنان‌که گفته‌ایم این گمراهی به هر سو ریشه دوانیده و بیش‌تر مردم آلوده به بدآموزی‌های صوفی‌گری‌اند بی‌آنکه صوفی باشند و بی‌آنکه خودشان بدانند.

از آن‌سو کتاب‌ها آلوده‌ی این بدآموزی‌هاست. گذشته از آن‌که صوفیان هزارها کتاب، به شعر یا به نثر، از خود به پادگار گزارده‌اند که در دست مردم است و در خانه‌هاست شاعران و اندرزسرایان ما همه از صوفی‌گری سود چسته‌اند.

شاعران که در پی «مضمون» می‌گشته‌اند

بدآموزی‌های صوفیان گنجی باز یافته برای آنان بوده. همین حال را داشته‌اند اندرزسرایان و پیشوایان کتاب‌هایی که در زمینه‌ی «اخلاق» به عربی یا به فارسی نوشته شده همه از آن سرچشمه آب خورده. یک جمله بگویم این گمراهی کهن زهر خود را در کالبد توده‌ها به هر سر دوآینده است.

گذشته از همه‌ی این‌ها صوفی‌گری در جهان سیاست یکی از افزارهاست. از سازهاست دیده می‌شود که شرق‌شناسان از اروپا و وزارت فرهنگ از ایران دست به هم به رواج آن می‌افزایند. «تذکره الاولیاء» شیخ عطار از «ثلث مرحوم گیب» در اروپا چاپ شده به ایران سرعاده می‌شود. «تذکره» رابری و غزلیات و شعرهای او چاپ یافته، پراکنده می‌گردد. وزارت فرهنگ ایران صوفی‌گری را درسی در دانشسرا می‌گرداند و سالانه پول‌هایی در راه چاپ کتاب‌های صوفیان بیرون می‌ریزد.

این‌ها چیزهایی است که نباید نادیده گرفت و آسیب و زیان صوفی‌گری را کوچک شمرد. خورده‌گیران از این‌ها ناآگاهند. دوم: کسانی هم ایراد دیگری گرفته می‌گویند: «دانش‌ها که رواج گیرد، همه‌ی این‌ها از میان خواهد رفت».

این هم سخن خام دیگری است. دانش‌ها چیست؟ دانش‌ها در زبان شما همان رشته‌های شمس و فنزیک، تاریخ طیم، و ستاره‌شناسی و پزشکی و ریاضیات و مانند این‌هاست. کدام یکی از این‌هاست که صوفی‌گری را از میان خواهد برد؟ کدام یکی از این‌هاست که با صوفی‌گری یا گمراهی‌های دیگر در تیرد می‌باشد؟...

دانش‌ها این‌ها را ست گردانیده و این‌ها دانش‌ها را، این قاعده همگیت که دو چیز ناسازگار چون به هم رسیدند، این آنرا ست گردانیده و آن این‌را.

اکنون از درس خوانندگان کم‌تر کسی آن می‌کند که به نام درویشی و صوفی‌گری دست از خانه و زندگی برداشته به خانقاه می‌خورد کم‌تر کسی آن می‌کند که به چله نشیند و سختی به خود دهد و یا بوق و متشا و کشکول و تیر برداشته «گیرد جهان» گردد. صوفی‌گری را دیگر آن نیرو نمانده. ولی همان درس‌خوانندگان چون با بدآموزی‌های صوفیان آشنا گردند آن‌ها را فرا گرفته در مغزهاشان جا خواهند داد. (در درس‌هایی که خوانده‌اند چیزی که بی‌پایی و زیانمندی آن بدآموزی‌ها را برساند نبوده). آنگاه ناچاری‌ست که سپس‌های آنان آلوده گردد. ناچاری‌ست که آهنگ‌هاشان ست باشد. همین‌ست حال دیگر گمراهی‌ها. این چیزی است که ما اکنون در ایران می‌بینیم.

اگر دانش‌ها توانستی ریشه گمراهی‌ها را

براندازد این‌کار را در اروپا کردی، و شما می‌بینید که نکرده و نتوانسته. دوست سال پیش‌تر است که در اروپا دانش‌ها رواج یافته و به همه جای رسیده.

سوم: سال‌هاست که از اروپا ستایش‌ها از صوفی‌گری می‌سرایند این‌که می‌گویم، «از اروپا» و نمی‌گویم «در اروپا». از این‌روست که آن‌ها را برای ما می‌سرایند، آن‌چه می‌گویند و می‌نویسند! چه به فارسی و چه به زبان‌های اروپایی، همه برای ما است، دام‌هایی‌ست که در زیر پا‌های ما گسترده می‌شود. این مانند آن است که چیز تلخی را که بخواهند به بچه‌ای بخورانند بزرگی پیش افتند و چنین گویند، «بدعیید من بشورم به به همه شیرین».

این بدکاری بزرگی از اروپاییان‌ست که در رفتار سیاسی با توده‌های شرقی دست به این چیزها می‌زنند، این خود لکه ننگی‌ست که در دامن تاریخ اروپا باز خواهد ماند. آن اروپا که برای جهان آن‌همه دانش‌ها باز نموده و آن‌همه تکان در زندگانی راه انداخته، این‌هم نمونه‌ای از بدی اوست که مرگوشد توده‌های شرقی را در نادانی‌ها هر چه غوطه‌ورتر گرداند، در تاریخ اروپا در برابر آن سات‌های روشن این سات‌های (صفحات) سیاه نیز خواهد بود.

از سه سال باز در یک مهنامه اروپایی که با زبان فارسی نوشته می‌شود می‌بینیم گفتارهایی درباره‌ی صوفیان و در ستایش آن به چاپ می‌رسد و از جمله در یکی از آن‌ها که درباره‌ی شیخ فخرالدین عراقی‌ست و داستان دل‌باختن او را به یک بچه درویش و رفتنش را به هند ... می‌نویسد. در برابر چنان داستان زشت و بی‌خردانه زمان به ستایش باز کرده چنین می‌گویند:

«و بدین سان این درویشان زنده‌پوش و بی‌سر و پا، که تنگ‌شان از نام و نام‌شان از ننگ بود، به سزودن و پای کوفتن می‌پرداختند و نان روزانه خود را از راه درویشی به دست می‌آوردند. امروزه ما در روزگار دیگرگونه‌ای به سر می‌بریم، و در این جهان عقلی و میکانیکی، شیفته‌ی بت‌های دیگری هستیم، روش زندگی دیگری داریم، و چنان در این جهان نوین خود فرو رفته‌ایم که گویی آن نیروهای روحی روزگار کهن را یک‌سره از یاد برده‌ایم و از این‌رو هنگامی که داستان چنین مردان قلندر را می‌شنویم بی‌درنگ آن‌ها را گمراه یا دیوانه می‌خوانیم. ولی کدام دیوانه است که مانند این درویشان دره‌در و بی‌سر و پا، بتواند به این روشنی و خوبی و زیبایی معنوی را دریابد و به این زرفی مهر خدا را در دل جا دهد؟»

این‌ها جمله‌هایی‌ست که ما در یک ماهنامه اروپایی می‌خوانیم. دانشمندان اروپا این‌ها را به ما ارمغان می‌فرستند، این ثرانه‌های کودک‌فریب

را برای ما می‌نوازند، من نیاز نمی‌بینم که درباره‌ی این جمله‌ها به سخنی پردازم. خواهشمندم خوانندگان داستان عراقی را در کتاب (صوفی‌گری: سات ۲۶) از دیده‌گذرانند و سپس بازگشته این جمله‌ها را دوباره بخوانند و نیک بیندیشند که این نویسنده‌ی اروپایی چه چیزها را می‌ستاید، چه چیزهاست که «زیبایی معنوی» یا «مهر خدا» نام می‌دهد.

به این نویسنده باید پاسخ داد: «اگر راست می‌گویی چرا همان سخنان را با اروپاییان نمی‌گویی؟ چرا این‌ها را با زبان‌های اروپایی نمی‌نویسی که در میان اروپاییان بپراکند؟ ایرانیان از صوفی‌گری بهره‌ای که بایستی برده‌اند و پیش‌تر هم برده‌اند. آن «زیبایی معنوی» که می‌گویی بسیار دریافته‌اند و دیگر جای باز نمانده. اگر این‌ها چیزهای نیکی‌ست تو به هم میهنان خود آرزو کن».

باید هیچ‌گاه فریب این‌ها را نخورد، شرقیان اگر فریب این‌ها را خورند، گذشته از زیان‌هایی که خواهند برد در دیده‌ی همان اروپاییان، همان فریبندگان، هر چه خوارتر خواهند گردید، و با هم خواهند نشست و با هم خواهند گفت: «دیدید چه سان فریب‌شان دادیم».

همان اروپاییان اگر روزی پایش افتاد صوفی‌گری و درویشی و مانند این‌ها را به رخ ما کشیده خواهند گفت: «شما هنوز نتوانسته‌اید جلو قلندران در یوزه گرد را بگیرید، نتوانسته‌اید ریشه‌ی صوفی‌گری را بکنید، شما نیمه بیابانی هستید، شما شاینده‌ی (لایق) آزادی نیستید». به هر حال، این‌گونه آوازه‌ها از اروپا، از گلوی نیک‌خواهان و پاک‌دلان بر نمی‌خیزد، کسانی که در ایران با آن‌ها هم‌آوازی می‌کنند و یا نوشتن و چاپ کردن کتاب‌ها به رواج صوفی‌گری می‌کوشند، بدخواهان این کشورند. این است باید هیچ ارجی به آن‌ها و به این‌ها نگذاشت. باید دست به هم داد و با شتاب و تندمی به گندن ریشه‌ی این آلودگی‌ها و گمراهی‌ها پرداخت.

صوفی‌گری از ریشه‌ی غلط بوده است و در هزار سال پیش‌تر آن‌چه توانسته زیان و آسیب به توده‌های شرقی رسانیده. اکنون هنگام آن است که به یک‌باره از ریشه برافتند. باید آن دستگاه‌هایی که در ایران و هند است به هم خورند و آن پیران مفتخور و پیرامون‌شان پر کار و پیشه‌ای روند. باید کتاب‌هایی که از صوفیان در میان‌ست همه به آتش کشیده شود.

پی‌نوشت  
این مطلب، خلاصه‌ای است از نوشته‌ای که نخستین بار در شماره‌های اول دوره‌ی چهارم نشریه‌ی «پیمان» که به مدیریت احمد کسروی منتشر می‌شد، به چاپ رسید. سال‌های بعد، مدتی این مقالات در کتابی به عنوان «صوفی‌گری» به چاپ‌های متعددی رسید.